

نگاهی نو به اهمیت و جایگاه پزشکان سریانی - نسطوری جندی شاپور در تمدن اسلامی (مطالعه‌ی موردی خاندان‌های بختیشوع، ماسویه و ماسرجویه)

فرهاد رشنوپور*^۱، نصرالله پورمحمدی املشی^۲

تاریخ دریافت: 98/7/12

تاریخ پذیرش: 99/4/9

تاریخ انتشار: 99/5/14

مقاله‌ی پژوهشی

چکیده

جندی‌شاپور در عهد شاپور ساسانی برای اسکان اسرای رومی بنا شد و مدرسه‌ای علمی خصوصاً در زمینه‌ی پزشکی در آن پدید آمد. هویت شهری و علمی جندی‌شاپور با سه مفهوم دانش پزشکی، زبان سریانی و مسیحیان نسطوری پیوند خورده است. در این پژوهش، نحوه‌ی استقرار سریانی‌نسطوریان در جندی‌شاپور و همچنین جایگاه ممتاز این پزشکان در شکوفایی تمدن اسلامی، واکاوی و بازشناسی شده است؛ از این‌رو، موضوع پژوهش، به روش توصیفی تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای تبیین و برجسته شده است. بعد از ظهور اسلام و فتح ایران، نخبگان پزشکی سریانی‌نسطوری جندی‌شاپور، به‌خصوص خاندان‌های بختیشوع و ماسویه و ماسرجویه، سنت‌های پزشکی ملل مختلف را تلفیق و سنت ترجمه‌ی متون پزشکی از یونانی به زبان‌های دیگر را در بیمارستان جندی‌شاپور حفظ کردند. با به خدمت گرفته شدن افراد برجسته‌ی این دودمان‌ها در دستگاه خلافت عباسی بغداد، سرمایه‌های انسانی، دستاوردهای دانشگاهی و بالینی و نتایج قرن‌ها تجربه‌ی مرکز طبی بیمارستان جندی‌شاپور در تألیف و ترجمه‌ی متون پزشکی، به وسیله‌ی ایشان به تمدن اسلامی انتقال داده شد.

واژگان کلیدی: بختیشوع، پزشکی، جندی‌شاپور، سریانی، ماسرجویه، ماسویه، نسطوری

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوران اسلام، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

^۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

* نویسنده‌ی طرف مکاتبه: اندیمشک، کوی لور، خیابان دکتر شریعتی، تلفن: ۰۶۱۴۲۶۶۰۱۷۱،

مقدمه

جندی‌شاپور در خاطره‌ی تاریخی ایرانیان، از کهن‌ترین مراکز علمی و فرهنگی و حتی سیاسی تمدن ایرانی به شمار می‌آید. اگرچه جندی‌شاپور در ایران قرار داشت و یک مدرسه و بیمارستان ایرانی محسوب می‌شد، تنها مختص پزشکان ایرانی نبود. جندی‌شاپور در واقع مرکزی جهانی در آموزش و تولید دستاوردهای دانش پزشکی و به باور برخی، بزرگ‌ترین مرکز پزشکی جهان بوده است (۱). ماهیت احداث جندی‌شاپور در اوایل دوره‌ی ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۲ م.) با مهاجرت اهالی انطاکیه گره خورده است. این منطقه ابتدا با هدف اسکان گروهی از مردم که در نتیجه‌ی ستیز بین امپراتوری ایران و روم در سرحدات، به اسارت ایرانیان درآمده بودند احداث شد. زبان سریانی مهاجران، پیوندی محکم با خط و زبان‌های یونانی داشت. توانمندی‌های متعدد مردمان کوچانده‌شده باعث گردید آن‌ها در جندی‌شاپور، مبدأ و منشأ تحولاتی مهم در نوآوری‌های علمی، انتقال علوم و دانش‌های مختلف از یونانی به زبان‌های پهلوی و سریانی و بعدها عربی باشند. مهم‌تر اینکه از ابتدای اسکان آن‌ها، شهر هویتی پزشکی و سریانی به خود گرفت.

در جندی‌شاپور، زبان سریانی و کیش نسطوری و دانش پزشکی آن‌چنان به هم پیوند خورده که هر کدام از سه مفهوم بالا را از این شهر بگیریم در بازنمایی چهره‌ی تاریخی و علمی آن شهر به بیراهه خواهیم رفت. پس از ورود اسلام، طیفی عظیم از نخبگان جندی‌شاپوری، به‌صورت دودمانی و خانوادگی، به تدریس و آموزش سنت‌های علمی در حوزه‌ی طب و ترجمه‌ی متون پزشکی از یونانی به زبان‌های دیگر، در این مرکز اشتغال داشتند. بیمارستان و مرکز علمی جندی‌شاپور به همت سده‌ها حضور دودمان‌های سریانی‌نسطوری، مدت‌های طولانی شایستگی و جایگاه ممتاز علمی خود را

حفظ کرده بود. خاندان‌های علمی بختیشوع و ماسویه و ماسرجویه، نمونه‌ی برجسته‌ی این خاندان‌های علمی به حساب می‌آمدند. با روی‌کارآمدن عباسیان، شاهد توجه دوباره‌ی حکومت و استفاده از میراث ارزشمند نهفته در آن مرکز و مطرح‌شدن نام و آوازه‌ی دوباره‌ی جندی‌شاپور، به‌عنوان یک مرکز پزشکی و فرهنگی و فکری هستیم؛ از این‌رو، کشش مستمر خلفای عباسی و جامعه‌ی مسلمان به توانمندی‌های اطباء این مرکز، شأن و منزلت فراوان پزشکان دربار، امکانات رفاهی نامحدود و امنیت فراوان، زمینه‌ساز موجی از مهاجرت‌های گسترده‌ی نخبگان پزشکی سریانی‌نسطوری از جندی‌شاپور به بغداد شد.

بنابر گزارش منابع تاریخی، پزشکان جندی‌شاپوری بیش از یک قرن (۵۱۴۸ ق. تا حوالی ۲۷۰ ق.) سرآمدان عصر خود در حوزه‌های درمان بالینی، تألیف متون پزشکی، داروسازی و ترجمه‌ی کتب از یونانی به سریانی و سپس به عربی بودند. مهاجرت خاندان‌های پزشکی سریانی‌نسطوری از جندی‌شاپور به بغداد، علاوه بر برکشیده‌شدن این خاندان‌ها در دستگاه خلافت عباسی، دستاوردهای علمی فراوان مهاجران را در حوزه‌ی پزشکی به دنبال داشت. نزدیک به یک سده بعد، با رویکرد خلفای عباسی به گسترش علوم نزد مسلمانان و اهمیت‌یافتن نهضت ترجمه، نخبگان و دانشوران و پزشکان زیادی پرورش و رشد یافتند که نام جندی‌شاپور، پزشکان و خاندان‌های علمی آن در سایه‌ی شهرت آن‌ها به فراموشی سپرده شد. به‌طورکلی استمرار مهاجرت خاندان‌های علمی سریانی‌نسطوری از جندی‌شاپور به بغداد، در بلندمدت باعث فروکاستن نقش علمی و فرهنگی جندی‌شاپور و انحطاط آن مرکز گردید. همزمان با به‌حاشیه‌رفتن و محوشدن دانشمندان جندی‌شاپور در حجم انبوه نخبگان مسلمان ظهوریافته، احتمالاً در اواخر قرن چهارم هجری، شهر جندی‌شاپور ویران

شد. پس از آن، تنها نامی از شهرت علمی این مرکز در برخی منابع تاریخی و اندیشه‌ی ایرانیان باقی ماند.

جغرافیای تاریخی جندی شاپور

در زمان ساسانیان، جندی شاپور مرکزی سریانی و محل زندگی طیفی گسترده از مسیحیان نسطوری بوده است. به نقل از منابع، این شهر مطران‌نشین نسطوریان خوزستان (۲-۴) و کرسی این ایالت بوده است (۵). اغلب منابع دوران اسلامی بنای شهر را به شاپور یکم ساسانی (۲۷۰ تا ۲۴۲ م.) نسبت داده و آن را «به از اندیو شاپور» یا «ویه اندیو شاپور» به معنای «شهر شاپور بهتر از انطاکیه است» معنا کرده‌اند (۶-۸). برخی نام جندی شاپور را همراه با نام‌های نیلاب و نیلاط ذکر کرده‌اند (۹و۸). در منابع مختلف، این شهر اسامی و القاب متعدد چون: شاپورگرد، نیلاب، نیلاد، بیت لاپات، بیت لابط، فوز، بیل‌آباد، نیل‌آباد، شهر بقراط و... داشته است (۱۰). در منابع سریانی، بیت لیت، یکی از بزرگ‌ترین و ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می‌رفته و صنعت و بازرگانی آن عمدتاً در دست مسیحیان و بسیار پر رونق گزارش شده است (۱۱). با حمله‌ی اعراب مسلمان در سال پانزدهم هجری، مردم جندی شاپور با مصالحه، تسلیم سپاه اسلام شدند؛ بدین ترتیب شهر از آسیب مصون ماند (۱۲). جغرافی‌دانان مسلمان، جندی شاپور قرون نخستین اسلامی را سرزمینی بزرگ، آبادان، پر نعمت و دارای رودهای زیبا توصیف و موقعیت آن را در شرق شهر شوش و در میانه‌ی راه شوشتر به شوش ذکر کرده‌اند (۱۳-۱۷). محققان باستان‌شناسی و پژوهشگران حوزه‌ی تاریخ نیز، بقایای باستانی محوطه‌ای را در جنوب شرقی شهر دزفول در منطقه‌ی شاه‌آباد (اسلام‌آباد کنونی)، مکان جندی شاپور باستانی دانسته‌اند (۱۸-۲۰). جندی شاپور از اواخر قرن چهارم ه.ق به ویرانی و فراموشی رفته است (۱۷).

جندی شاپور در عرصه‌ی جهانی؛ پیوند سریانی نسطوری

شهر جندی شاپور در عصر شاپور اول بنا شد و تا قرن

یازدهم میلادی، همچنان حیات اجتماعی و فرهنگی زنده و پویایی را از سر گذرانده است. در نتیجه‌ی جنگ‌های سال ۲۵۹ میلادی بین شاپور اول و قیصر والرینوس، سپاه ایران شهر مهم انطاکیه را تصرف و اهالی آن را به اسارت گرفت (۲۱و۲۰). از آنجایی که انطاکیه از لحاظ تمدنی و فرهنگی سابقه و جایگاهی شایسته داشت، با فتح آن نواحی، گروه‌هایی گسترده از اسرا که اغلب از نخبگان و اهالی سریانی‌زبان جامعه‌ی متمدن ناحیه‌ی انطاکیه بودند، به این محل کوچانده شدند. شاپور شهری به نام گندی شاپور بنیان نهاد و اسرای رومی را در آن اسکان داد (۲۲و۷). مآخذ سریانی از وضعیت رضایت‌بخش اسرای رومی در ایران گزارش می‌دهند (۲۳و۱۱). در میان اسرا، نخبگان علوم مختلف، از جمله نخبگانی در زمینه‌ی طب حضور داشتند (۱۷) که از طریق آن‌ها دانش طب از روم به ایران انتقال یافت (۲۴). حضور اسرای سریانی نقشی برجسته در رونق دانش پزشکی ایران بر جای نهاده است.

زبان سریانی در ایران غربی و مراکز فرهنگی و تمدنی عصر ساسانی از اهمیتی ریشه‌دار و ویژه برخوردار بوده است. ویژگی‌های تکلم سریانی پیوندی محکم با خط و زبان یونانی پیدا کرده بود (۲۵و۱۱). از همان ابتدای بنای شهر، شاپور دستور داد کتب یونانی را به پهلوی ترجمه کنند و در آن شهر گرد آورند (۲۶و۲۷). همچنین در آنجا بیمارستان و مرکز تحقیقات پزشکی دایر شد که در دوران‌های بعد توسعه یافت. در عهد شاپور دوم (۳۱۰ تا ۳۷۹ م.) عمران شهر دوباره در کانون توجه قرار گرفت (۲۸و۵). او تئودوروس^۱، طبیب مشهور مسیحی و نویسنده‌ی کتاب کنایس تیادروس در پزشکی را برای تحکیم پایه‌های علمی مرکز علمی جندی شاپور، به این شهر دعوت کرد (۲۹) و به او توجهی خاص نشان داد؛ آن چنان که علاوه بر آزاد کردن بسیاری از اسرای هموطنش به

1. Theodoros

پیشرفت‌های علمی و تمدنی جندی‌شاپور در عهد خسرو انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ م.) سرعت بیشتری به خود گرفت. در زمان او نیز عده‌ای از نخبگان رومی به سبب نداشتن آزادی عقیده و تعصب ژوستینین، امپراتور روم که اتفاقاً دستور تعطیلی دبستان‌های فلسفی را صادر کرده بود، به ایران پناهنده شدند. به دلیل توجه ویژه انوشیروان، جندی‌شاپور به یک مرکز بزرگ علمی و پزشکی و حتی جهانی تبدیل شد.

نلینو ضمن توصیف رونق علمی عهد انوشیروان و دانشگاه جندی‌شاپور می‌نویسد: انوشیروان در شهر جندی‌شاپور خوزستان مدرسه‌ای عالی برای تعلیم پزشکی تأسیس کرده و نامورترین استادان سریانی را به آنجا فراخوانده بود (۳۶). در همین زمان، همایشی بزرگ و بین‌المللی در آرا و عقاید و نظریات پزشکی در علم پزشکی در جندی‌شاپور برگزار شد. طبیبان جندی‌شاپور به امر شاه گرد آمدند و بین آنان پرسش و پاسخ‌هایی جریان یافت که ثبت گردید. زبان این کنگره‌ی عظیم پهلوی‌سریانی بود و ریاست این کنگره را جبرئیل (درستاباذ/درستبذ) پزشک مخصوص کسری که از پزشکان مسیحی بود بر عهده داشت (۲۴ و ۳۷). برخی این واقعه را نخستین کنگره‌ی بین‌المللی پزشکی در تاریخ جهان دانسته و به تمجید از آن پرداخته‌اند. چنانچه معلوم است رئیس این انجمن نیز از نسطوریان سریانی‌مذهب و از خاندان بختیشوع بوده است (۱). اساساً مدرسه‌ی طب جندی‌شاپور و بیمارستان آن در اواخر عهد ساسانی در مراحل عالی شهرت قرار داشت. چنان‌که به اعتقاد برخی، طب ایرانی از طب یونانی کامل‌تر شده بود (۲۴). وجود زیرساخت‌های کهن و ریشه‌دار علمی در این مرکز، سبب شد تا یک سیستم پزشکی پیشرفته به وجود آید که همگام با سیستم قبلی که سیستم‌های ملی، پارسی، هندی و یونانی خوانده می‌شد، به فعالیت خود ادامه دهد (۳۸).

جندی‌شاپور و اعتلای پزشکی در تمدن اسلامی

خواهش وی، دستور داد کلیسایی برای او بنا کنند (۳۰). دو سده بعد از تأسیس جندی‌شاپور، کوچ اجتماعی عظیم از نواندیشان مذهبی از روم به جندی‌شاپور پایه‌های علمی و البته پایه‌های سریانی و مسیحی آن را مستحکم‌تر کرد. این مهاجرت برخلاف مهاجرت قبلی، اسکانی اجباری نبود. اختلافات مذهبی در جهان مسیحیت باعث ستیزی و حشتناک مابین طرفداران فرقه‌ی نسطوری با تعالیم مسیحیت بیزانسی (آرای فرقه‌ی یعقوبی) گردید (۱۱). از نتایج مهم همین فشارها و آزارها، مهاجرت گسترده‌ی نسطوریان به قلمرو ایران ساسانی و به‌خصوص منطقه‌ی جندی‌شاپور بود (۲۵ و ۳۱). نسطور خود سریانی و از اهالی انطاکیه بود و در همان ناحیه‌ای آموزه‌های جدید خود را گسترش داده و موافقانی یافته بود که دو قرن پیش اهالی رومی‌سریانی جندی‌شاپور از آنجا آورده شده بودند.

گمان می‌رود پیوندهای فرهنگی و قومی و مذهبی ساکنان سریانی جندی‌شاپور و مهاجران جدید باعث شده بود جندی‌شاپور مقصد اصلی نسطوریان فراری شود (۳ و ۱۱). با مهاجرت بسیاری از پیروان کیش نسطوری و نشر مذهب نسطوری در ایران، جندی‌شاپور که اکنون پس از نزدیک به دو‌یست سال حضور اسرای رومی‌سریانی، نام سریانی «بیت لاپات» نیز گرفته بود به یکی از بزرگ‌ترین کانون‌های تجمع علمای مذهبی عیسویان ایران تبدیل شد. روحانیان نسطوری به آموختن طب بیش از سایر علوم اهمیت و توجه داشتند (۳۲). در واقع نسطوریان مهاجر، حاملان طب یونانی در جندی‌شاپور شدند (۳۳). بعد از این مهاجرت، مدرسه‌ی جندی‌شاپور کاملاً تحت نظر اولیای کلیسای نسطوری اداره می‌شد (۳۴)؛ تاجایی‌که برخی به سبب تعلیم طب بقراطی در این شهر، آن را شهر بقراط نام داده بودند (۳۵)؛ بدین‌ترتیب تعلیم طب در جندی‌شاپور به‌صورت آمیخته‌ای از آموزه‌های طب یونان و هند و ایران (مدرسه‌ی مرو) جلوه‌گر شد (۳۵).

جندی شاپور به عنوان قلب فرهنگ ایران در عهد ساسانی و اوایل اسلامی با سنت‌های بازمانده از زمان ساسانیان، در انتقال سنت‌ها و عناصر فرهنگی و تمدنی ایران به جهان اسلام نقشی چشمگیر داشت (۳۹). از روزگار باستان تا قرون اولیه اسلامی، هویت پزشکی جندی شاپور در تداوم دستاوردهای پزشکی در اوج شهرت و بالندگی بود. به طوری که فعالیت عمده مترجمان، در اوج نهضت ترجمه در بیت‌الحکمه صرف ترجمه‌ی همین آثار سریانی شد؛ آثاری که نسطوریان در علوم یونانی تألیف یا ترجمه کرده بودند (۳۲). فعالیت‌های گسترده‌ی پزشکان نسطوری جندی شاپوری در طبابت، تألیف و ترجمه‌ی متون پزشکی، در زمینه‌های مختلف و در طول چند قرن و چندین نسل موجب شد خاندان‌هایی همچون: بختیشوع، ماسویه، ماسرجویه و دیگران به عنوان میراث‌داران علمی دانشگاه جندی شاپور و حلقه‌ی ارتباط پزشکی ایران باستان به پزشکی اسلامی در کانون توجه منابع و محققان قرار گیرند (۴۰-۴۳).

سریانیان قبل از اسلام، در مکاتب و مدارس خود، برای آشنایی به زبان یونانی در کار و مطالعه و تحقیق، جهد فراوان کرده و زبان یونانی را فرا گرفتند. پس از ظهور اسلام، چون سریانیان از اقوام سامی بودند، بسیار زود توانستند زبان عربی را فرا گرفته و به کار ترجمه مشغول شوند و همین امر نزدیکی آن‌ها را با خلفای عباسی موجب شد؛ بنابراین نخبگان سریانی جندی شاپور در نهضت ترجمه در تمدن اسلامی پیشگام بودند (۴۴). منابع متعدد متفق‌القول‌اند که متون پزشکی ابتدا از یونانی به سریانی و سپس به عربی ترجمه می‌شد و بعدها تقریباً با ظهور حنین بن اسحاق، ترجمه‌ها مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده شد (۴۵). تا زمانی که دارالعلم جندی شاپور برقرار بود، کار ترجمه از سریانی نیز ادامه داشت. دانشمندان جندی شاپور اولین ترجمه‌ها را از آثار یونانی به زبان سریانی تهیه می‌کردند (۴۰).

شواهد بسیاری از روزگار باستان تا دوران افول

جندی شاپور وجود دارد که نشان می‌دهد زبان سریانی، زبان دوم مردم مرزهای غربی ساسانی و به نوعی زبان اول مردم جندی شاپور و دانش پزشکی آن مرکز بوده است. پزشکان جندی شاپوری در سده‌های نخستین اسلامی، میراث پزشکی که‌نسال جندی شاپور را زنده نگاه داشتند. آن‌ها با ورود به دستگاه خلافت عباسیان، ضمن ارائه‌ی خدمات پزشکی به خلفای عباسی، با ترجمه و تألیفات خود در زمینه‌ی طب، در پیشرفت علم پزشکی در تمدن اسلامی نقشی مهم بر عهده گرفتند. مدرسه‌ی جندی شاپور در محیطی علمی که مرکز تجمع دانشمندانی از ملیت‌های گوناگون بود، پزشکی ایرانی و هندی و یونانی را در هم آمیخت و زمینه را برای زایش پزشکی اسلامی هموار کرد. الگوی آمیزش مکاتب مختلف پزشکی در جندی شاپور، بعدها در بغداد بنیاد پزشکی عصر اسلامی شد (۴۶). اهمیت جندی شاپوریان نسطوری در عهد خلفای عباسی به گونه‌ای است که تا قبل از شروع نهضت ترجمه و وقوع رنسانس در تمدن اسلامی در قرن چهارم و پرورش دانشمندان مسلمان در دانش‌های مختلف، در بغداد هیچ بیماری به اطبای دیگری به غیر از پزشکان جندی شاپوری مراجعه نمی‌کرد. گزارش‌های متعدد در منابع، از اعتراض پزشکان مسلمان به کساد کار خویش و رونق بازار کار پزشکان جندی شاپوری ساکن بغداد خبر داده‌اند که از اعتلای نام و آوازه‌ی پزشکان این مرکز در قرون اولیه‌ی اسلامی حکایت دارد (۲۲، ۲۴، ۴۰ و ۴۷). به غیر از توجه به ترجمه‌ی متون پزشکی، جندی شاپوریان خود نیز آثاری متعدد تألیف کردند و نخستین نوشته‌های طب اسلامی با حضور آن‌ها در بغداد به رشته‌ی تحریر درآمد (۴۰). همچنین از طریق این پزشکان واژه‌ی فارسی بیمارستان به فرهنگ زبان عربی وارد شد (۲۴).

خاندان‌های پزشکی جندی شاپوری نسطوری سریانی در

پیوند با خلافت عباسی

پزشکان خاندان بختیشوع

دوره‌ی اول عباسی (خلافت سفاح تا خلافت متوکل از ۱۳۲ تا ۲۴۷ ه.ق) در حقیقت دوره‌ی نفوذ و قدرت‌یابی نخبگان ایرانی در دستگاه خلافت بود. از همان اوایل اغلب مناصب مهم حکومتی به موالی ایرانی سپرده شد؛ تا آنجایی که اختیار امور از دست عرب‌ها خارج شده بود (۱۲). خاندان بختیشوع از دوران ساسانی در جندی‌شاپور شغل طبابت داشتند و پیشینه‌ی حضور آن‌ها در منابع تاریخی به دوران انوشیروان می‌رسد که جبرئیل‌نامی از این خانواده پزشک مخصوص خسرو بوده است (۲۴ و ۴۸). این خاندان در تعلیم و تربیت و پیشرفت‌های تمدنی و پزشکی مسلمانان نقشی مهم و تاریخی ایفا کرده‌اند. در واقع خاندان بختیشوع به فارسی، عربی، سریانی و یونانی تسلط داشتند و آشنایی نهایی آن‌ها با زبان عربی موجب برگرداندن مستقیم آثار به زبان عربی گردید (۴۹). خاندان‌های علمی بختیشوع و ماسویه و دیگر نسطوریان از طریق آموزش و ترجمه و تألیف در حوزه‌ی طب اسلامی، شکوفایی میراث پزشکی جندی‌شاپور را در اوایل دوران اسلامی رقم زدند (۲۴ و ۴۳).

در دوره‌ی پس از مأمون، نخبگان جندی‌شاپوری از جمله خاندان بختیشوع و ماسویه، در طول سه دهه (۲۱۰ تا ۲۴۰ ه.ق) کارگزاران اصلی رونق و ترجمه بودند؛ از ۸۸ ترجمه‌ی سریانی آثار جالینوس، هجده ترجمه به تشویق خاندان بختیشوع و سیزده ترجمه به سفارش یوحنا ابن‌ماسویه انجام گرفت. اولین ارتباط پزشکان جندی‌شاپوری با خلافت عباسی در سال ۱۴۸ هجری رقم خورده است. در این سال منصور خلیفه‌ی عباسی به‌شدت بیمار شد و پزشکان از درمان او عاجز ماندند. در این حین به پیشنهاد ایرانیان دربار، که با مدرسه‌ی طب جندی‌شاپور در ارتباط بودند، جورجیس بن‌بختیشوع، پزشک و رئیس بیمارستان جندی‌شاپور به بغداد فراخوانده شد. جورجیس، نخست از پذیرش این

دعوت امتناع کرد؛ ولی از طرف عامل خلیفه در شهر بازداشت شد و به خواهش و اسرار کشیشان و بزرگان جندی‌شاپور سرانجام قبول کرد و بیمارستان را به پسرش بختیشوع سپرد و خود رهسپار بغداد گردید (۵۰). از این پس، طبق روالی مرسوم همواره پزشکان و فارغ‌التحصیلانی از جندی‌شاپور به بغداد می‌رفتند و رفته‌رفته با حمایت خلفا نخستین تلاش‌ها برای تدوین و تکوین طب اسلامی بنیان نهاده شد. مهارت حرفه‌ای و چیره‌دستی جورجیس در مدتی کوتاه، منصور را مجذوب وی ساخت. خلیفه او را در کاخ مخصوص خود جای داد و از بازگشت به جندی‌شاپور منصرف گرداند (۳۲). جورجیس در بغداد ماند و پزشک دربار شد و هنگامی که به پیری رسید درخواست معافیت کرد و با احترام تمام به جندی‌شاپور بازگشت و در آنجا از دنیا رفت (متوفی ۱۵۲ ه.ق).

ظاهراً ماسویه زیر نظر و با تشویق جورجیس، بیمارستانی به سبک جندی‌شاپور در بغداد بنا کرد که تا مدت‌ها تابع بیمارستان جندی‌شاپور بود و کادر پزشکی و اطباء آن را نیز مرکز جندی‌شاپور تأمین می‌کرد (۵۱). جورجیس علاقه‌ای وافر به تألیف متون پزشکی و تدریس داشته و به زبان‌های سریانی، عربی، پهلوی و یونانی به‌خوبی مسلط بوده است (۴۰). او اولین کسی بود که به ترجمه‌ی آثار پزشکی از پهلوی و سریانی (و حتی سانسکریت) به عربی همت گماشت (۴۶). کتاب کناش جورجیس از آثار اوست (۲۹) که حنین بن‌اسحاق آن را از سریانی به عربی ترجمه کرده است (۴۰). بیرونی در کتاب الصیدنه فی الطب اشاره‌هایی به کتاب کناش جورجیس دارد (۴۲ و ۵۲). همچنین رازی در الحاوی فی الطب، نقل قول‌هایی از دو کتاب دیگر جورجیس به نام‌های الاخلاط و دیابیط آورده است (۴۱).

در سال ۱۶۹ ه.ق هادی خلیفه‌ی عباسی، ضمن تقدیر از خدمات گرانبه‌ای بختیشوع، پسر او جورجیس را به بغداد دعوت و به‌عنوان جانشین پدرش، به ریاست دارالعلمی که در

به زندان افتاد. در سال ۲۰۲ ه.ق برای معالجه‌ی حسن بن سهل، وزیر مأمون، او را از زندان بیرون آوردند و او دوباره جایگاه و شأن و ثروت خود را بازپس گرفت و تا سال ۲۴۰ ه.ق زندگی کرد (۲۴ و ۴۰). نوشته‌های جبرائیل در پزشکی، بعدها به شدت در کانون توجه پزشکان ایرانی و مسلمان قرار گرفت (۵۲). او کُنْأَشی به زبان سریانی نوشت که برای فهم پزشکی یونانی برای دانش‌آموختگان پزشکی، منبعی مهم و بسیار سودمند بود (۳۲). جبرائیل از حامیان و مشوقان شیخ‌المترجمین، حنین بن اسحاق، فرهیخته‌ترین مترجم عصر خود بوده و خود نیز به تألیف کتب متعدد پزشکی همت گماشته است (۱). همچنین مشهور است که با هزینه‌های شخصی خود، بیمارستانی در بغداد تأسیس کرد (۵۴). برخی او را تأثیرگذارترین و مهم‌ترین شخصیت خاندان بختیشوع به حساب آورده‌اند (۴۰ و ۴۲).

بختیشوع فرزند جبرائیل نیز از نخبگان پزشکی مهاجر از جندی‌شاپور به بغداد بود. او در کنار پدر، طبیب دربار مأمون عباسی بود. بعدها افزون بر منصب طبابت در دارالخلافه، همنشین متوکل عباسی نیز گردید. بختیشوع نزد متوکل مال و مکنت فراوانی به دست آورد. جاه و مقام و ثروت بختیشوع چنان زیاد بود که متوکل عباسی را به مهمانی دعوت کرد؛ اگرچه این مهمانی و زیادی ثروت برای او سرنوشتی شوم به بار آورد؛ چراکه چند روز بعد، به دستور خلیفه اموالش مصادره و پس از ۱۵۰ ضربه شلاق او را به سیاه‌چال انداخته و سرانجام به بحرین تبعید کردند (۷ و ۲۴). او مدتی بعد شأن و منزلت خود را در دربار خلافت دوباره به دست آورد. بختیشوع تا دوره‌ی مهدی (۲۵۶ ه.ق) همچنان پزشک اول دربار عباسیان بود (۴۲). پسر وی یحیی (یوحنا) که به زبان‌های سریانی و یونانی آگاه و طبیب معتمد خلفای عباسی، متوکل و موفق، بوده (۴۰) تألیفاتی نیز در نجوم داشته است (۳۵). هرچند یوحنا پزشکی ماهر و مترجم و مؤلف آثار پزشکی بود، مهم‌ترین شخصیت از بازماندگان بختیشوع،

بیمارستان این شهر بود منصوب کرد (۲۹)؛ ولی چون ابوقریش‌نامی که طبیب ملکه بود، با وی به دشمنی برخاست، خلیفه برای حفظ آرامش دربار، بختیشوع را به جندی‌شاپور بازگرداند. در دوره‌های بعد پسرش جبرائیل بن بختیشوع با حمایت برمکیان، به‌ویژه جعفر برمکی وزیر هارون الرشید، برای معالجه‌ی سردرد خلیفه (۳۲) به بغداد فراخوانده و به‌عنوان عضوی از پزشکان دربار خلیفه برگزیده شد و مقام و ثروت بسیار یافت (۲۴ و ۴۰). در ادامه با اثبات توانمندی و مهارت خود، صاحب ثروت و اموال فراوان شد و به ریاست پزشکان دربار خلیفه برگزیده شد. جبرائیل پزشک سه خلیفه‌ی قدرتمند عباسی، هارون و امین و مأمون بوده است (۱). حضور او در دوران هارون الرشید و مصادف با اوج نفوذ برمکیان در دستگاه خلافت و عصر طلایی انتقال آثار یونانی و ترجمه‌ی متون به عربی برای استفاده‌ی دانشوران و علاقه‌مندان به علم بوده است. اطبای جندی‌شاپور در این انقلاب علمی از پیشگامان نهضت ترجمه بودند. جندی‌شاپوریان بیشترین کتاب‌ها را در زمینه‌ی پزشکی، ابتدا به سریانی و پس از مدتی کوتاه به عربی ترجمه می‌کردند. بعدها ترجمه‌ی مستقیم از زبان یونانی به عربی رواج یافت (۴۰).

با تصمیم هارون برای ساخت بیمارستان رشیدی در بغداد، جبرائیل در طراحی و ساخت و تجهیز آن به نیروی انسانی توانمند، بسیار مشارکت کرد. بیمارستان با الگوگیری از بیمارستان جندی‌شاپور طراحی و ساخته شد و جبرائیل، ماسویه‌ی فوزی (خوزی) را به ریاست آن برگزید (۴۷). پس از مرگ هارون در ۱۹۳ ه.ق، جبرائیل به خدمت امین درآمد و همچنان مقام طبیب خاص خلیفه را حفظ کرد (۲۴ و ۴۰). بعدها پس از زوال برمکیان، مقام و اموال خویش را صریحاً در برابر مأمون عباسی از آن یحیی و فرزندان او دانست (۴۰ و ۵۳). با تفوق مأمون بر برادرش امین، جبرائیل نیز مانند سایر اعضای دستگاه خلافت امین مغضوب واقع شد و مدتی

ادامه، خدمات و تلاش‌های برخی از برجسته‌ترین افراد این دودمان علمی در تاریخ پزشکی ارائه خواهد شد. همزمان با ریاست خاندان بختیشوع بر جندی‌شاپور، ماسویه‌ی طبیب که به دلیل محل زندگی‌اش ماسویه‌ی فوزی (که احتمالاً خوزی یعنی منسوب به خوزستان) هم گفته شده به کار داروسازی اشتغال داشت (۵۵). او علاوه بر دانش تجربی زیاد در ادویه و گیاهان دارویی (۲۴) نزدیک به سی سال از مدرسان و اساتید برجسته‌ی رشته‌ی داروسازی در جندی‌شاپور بوده و در چشم‌پزشکی نیز تبحر داشته است (۲۹). ماسویه با دعوت و حمایت جبرائیل بختیشوع، رئیس‌الاطباء بیمارستان بغداد به مرکز خلافت اسلامی فراخوانده شد (۳۵)؛ ظاهراً تنگناهای مالی و تنگدستی شدید باعث تن‌دادن او به مهاجرت از جندی‌شاپور به بغداد بوده است (۱). ماسویه در اوایل حضور در بغداد توان مالی زیادی نداشت؛ از این رو، هنگامی که جبرائیل بن بختیشوع متوجه شد او دلدادگی کنیزی شده، به دلیل رضایت از کار او و به پاس خدماتی که کرده بود، آن کنیز را برای او خریداری کرد. حاصل ازدواج آن‌ها تولد یوحنا و میخائیل بود (۴۰). همکاری او با جبرائیل دیری نپایید؛ زیرا حسادت میان این دو چیره شد و جبرائیل او را از کار در جندی‌شاپور برکنار کرد (۳۵). تلاش‌های ماسویه برای به‌دست‌آوردن دل جبرائیل و حتی رفتن وی به بغداد نیز نتیجه نداد و جبرائیل حتی حاضر نشد با او دیدار کند (۱). ماسویه در اوج نیازمندی در بغداد، به کمک یک کشیش مسیحی به فضل بن ربیع، وزیر هارون الرشید معرفی شد (۴۰). دانش بالینی و چیره‌دستی وی در معالجه‌ی چشم یکی از خدمتگزاران فضل بن ربیع و سپس معالجه‌ی خود وزیر، مهارت او در طبابت را نمایان و موجبات شهرتش را مهیا ساخت. این مهم باعث رونق کار وی و فرزندانش در دربار خلافت شد (۴۰). فضل او را به هارون معرفی کرد و او در دربار مقامی هم‌سطح جبرائیل به دست آورد و به‌عنوان پزشک مخصوص خلیفه،

جبرئیل پسر عبیدالله نواده‌ی وی بود. پدر بزرگ او، بختیشوع طبیب، مورد احترام خلیفه‌ی مقتدر عباسی بود؛ او اولین فرد از این خاندان بود که خلیفه روستاهایی را به رسم تیول به او بخشید (۳۵). پدر جبرئیل، عبیدالله بن بختیشوع نیز پزشک مخصوص خلیفه‌ی مقتدر عباسی بود.

جبرئیل در بیمارستان مقتدری از یوسف الواسطی پزشکی آموخت (۱) و در همان‌جا به طبابت پرداخت (۴۷). بعدها در بیمارستان عضدی بغداد که در سال ۳۷۲ ه. ق افتتاح شد به تدریس و فعالیت پزشکی نیز اقدام نمود (۵۴). او در آغاز حکومت عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ تا ۳۷۲ ه. ق) به شیراز رفت و در آنجا کتابی درباره‌ی اعصاب و عضلات چشم برای عضدالدوله تألیف کرد (۴۰). صاحب‌بن‌عباد نیز بسیار به جبرئیل لطف داشت و علت آن درمان مرضی سخت بود که در معده‌ی صاحب عارض شده بود و سایر اطبا در معالجه‌ی او درمانده بودند (۲۴). الکناش الکبیر موسوم به الکافی، الکناش الصغیر و رساله‌ی فی ان افضل اسطقسات البدن هو الدم که آن را برای صاحب‌بن‌عباد تألیف کرده، از آثار او در طب هستند. او همچنین، مقالاتی درباره‌ی دردهای مغزی، دهان، معده و حجاب حاجز (دیافراگم) برای خسروشاه، ملک دیلم تألیف کرده است (۴۰ و ۴۱). جبرئیل تا زمانی که عضدالدوله در حیات بود در بغداد ماند، سپس راهی بیت‌المقدس (۴۰) و دمشق و میافارقین شد و در سال ۳۹۶ ه. ق وفات یافت (۲۴). ابوسعید عبیدالله بن جبرئیل عبیدالله بن بختیشوع آخرین فرد معروف از خاندان بختیشوع در دانش پزشکی است که نام او در منابع آمده است. (۴۰)

پزشکان خاندان ماسویه

یکی دیگر از خاندان‌های مهم سریانی‌نسطوری جندی‌شاپوری که ضمن مهاجرت به بغداد و حضور در دربارهای خلفای عباسی، در رونق دانش پزشکی در تمدن اسلامی خدماتی ارزنده داشتند، خاندان ماسویه بودند. در

حتی برای درمان بیماری خواهر خلیفه هم مأموریت یافت (۴۰). بدین ترتیب ماسویه در منزلت و جایگاه و ثروت هم‌ردیف جبرائیل شد. جبرائیل هیچوقت او را خوش نداشت و همواره ماسویه را به چشم پسر بچه‌ای که فقط به کوبیدن دارو در بیمارستان مشغول بوده می‌نگریست و معرفی می‌کرد (۳۵). همان‌طور که گفته شد با روی کار آمدن مأمون، جبرائیل مغضوب و زندانی شد. در این بین ماسویه منزلتی ویژه یافت؛ به‌گونه‌ای که مأمون جز داروهای تجویزی او، دارویی مصرف نمی‌کرد (۲۴).

ماسویه دو پسر به نام میخائیل و یوحنا داشت (۲۹) که در پزشکی راه پدر را در دربار خلافت ادامه دادند. میخائیل بن ماسویه از پزشکان معروف عصر خود و پزشک شخصی مأمون قبل از رسیدن به خلافت بود (۱). پسر دیگر، ابوزکریا یوحنا بن ماسویه (متوفی ۲۴۳ ه.ق) از بزرگ‌ترین شاگردان جبرائیل بن بختیشوع در جندی شاپور بود. بعد از آمدن جبرائیل به بغداد، ریاست جندی شاپور به او محول شد (۳۲). مجلس درس یوحنا بن ماسویه مهم‌ترین مجالس پزشکی جندی شاپور بود (۴۰). یوحنا همچون برادرش هنگامی که هنوز مأمون حاکم خراسان و به خلافت نرسیده بود، عنوان پزشک شخصی وی را داشته است (۱). با روی کار آمدن هارون و تبدیل شدن بغداد به مرکز علمی و فرهنگی، یوحنا که به زبان‌های مختلف پهلوی، عربی، سریانی و یونانی تسلط داشت به خدمت وی درآمد و هارون منصب «امین دارالترجمه» را به او سپرد (۵۶). همچنین هارون کار ترجمه‌ی کتب یونانی فراوانی را که در نتیجه‌ی جنگ با رومیان در شهرهای عموریه و آنقره به بغداد آورده بود، به یوحنا سپرد (۳۵). یوحنا علاوه بر اقدام به ترجمه‌ی کتب فوق، خود نیز به یونان سفر کرد و کتاب‌هایی از پزشکی را گرد آورد (۱). همچنین ریاست بیمارستان رشیدی که قبلاً جبرائیل بن بختیشوع آن را اداره می‌کرد، به وی واگذار شد. توجه و اعتماد به یوحنا در دوره‌ی مأمون به اوج خود رسید (۳۵). هنگامی که مأمون

در سال ۲۰۱ ه.ق مرکز تحقیق و ترجمه‌ی علمی و فرهنگی به نام بیت‌الحکمه را در بغداد تأسیس کرد، یوحنا را به ریاست این مرکز گمارد و به وی لقب «طیب المملکه» یا «طیب‌الملک» داد (۵۵). کار وی به اندازه‌ای بالا گرفت که خود را در طب برتر از جالینوس برشمرد (۲۴). مقبولیت و آوازه‌ی وی در میان عام و خاص به‌گونه‌ای بود که مطب او را به شلوغ‌ترین و پرجمعیت‌ترین مطب پزشکی در بغداد عصر مأمون تبدیل کرد؛ به‌طوری‌که اتاق انتظار آن همیشه مملو از اقشار مختلفی چون: پزشکان و روحانیان و فلاسفه‌ی معروف بوده است (۱). او علاوه بر ریاست بیت‌الحکمه و ترجمه‌ی بسیاری از کتب پزشکی، تألیفاتی ارزشمند هم بر جای نهاد. ابن جلجل آورده است که «یوحنا بن ماسویه را در طب اسراری است که آن را برای مردم منافی جاویدان کرده و آثار بسیار و بی‌مانندی خلق کرده است» (۵۶). یوحنا قدیمی‌ترین کتاب در امراض چشم را به نام *دغل العین* تألیف کرد. *دغل العین* به معنای «اختلال چشم» و از ترسیمی‌ترین و معروف‌ترین کتاب‌های چشم‌پزشکی عربی است (۳۵). همچنین مجموعه‌ای به نام *النوادر الطیبه* نوشته و آن را به شاگرد خود حنین بن اسحاق اهدا کرده است. این کتاب شهرت و رواج فراوان یافت و به زبان لاتینی به اشتباه به نام اثر قدیس یوحنا دمشقی چاپ و عرضه شد (۳۲). رساله‌ی چشم‌پزشکی *دغل العین* یوحنا تا سال‌ها در کانون توجه و استفاده‌ی دانشمندان و طبیبان بوده است؛ به‌گونه‌ای که در دوره‌ی خلافت القاهر بالله، خلیفه‌ی فاطمیان در مصر (۲۲ تا ۳۲۰ ه.ق) این کتاب جزء منابع امتحان مجوز پزشکی برای اطبا بوده است. این امتحان زیر نظر مترجم معروف، سنان بن ثابت صورت می‌گرفت. بعدها این کتاب به صورت خلاصه، با نام *ارشادات فی امتحان اطباء العیون* برای استفاده‌ی بهتر در امتحان طبابت نوشته شد. شوربختانه با آنکه این کتاب به یونانی و سریانی نیز ترجمه شده، اکنون نسخه‌ای از آن موجود نیست؛ البته متن عربی بسیار به هم ریخته و بی‌نظمی از

منطقی و علوم طبیعی و پزشکی به عربی نیز اشتغال داشته است (۴۱ و ۵۰). چهاربخت بن ماسرجیس دیگر فرزند وی کتاب الکناش جورجیس را از سریانی به عربی (قاعدتاً پیش از آنکه حنین آن را به عربی ترجمه کند) ترجمه و تفسیر و آن را به فرزند خویش، عیسی اهدا کرد. نام اثر او شرح الکناش است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی به شماره‌ی ۵۱۱۱ موجود است. ابوریحان از آنچه چهاربخت به کتاب الکناش جورجیس افزوده بهره‌ی فراوان برده؛ درحالی‌که از روایت اصلی الکناش فقط یک بار بهره گرفته است. ظاهراً معادل‌هایی که چهاربخت برای واژگان جورجیس تشریح کرده، سخت به کار ابوریحان آمده است (۵۲). چهاربخت همچون دیگر جندی‌شاپوریان بر اصطلاحات پزشکی و داروشناسی سریانی و فارسی و حتی گویش‌های مختلف فارسی تسلط داشته است. ابوریحان گاه نام محلی ایرانی برخی گیاهان را از تفسیر چهاربخت نقل کرده است (۵۲). عیسی فرزند صهاربخت آخرین فرد معروف این خاندان در پزشکی بوده است. او طبابت را در جندی‌شاپور فراگرفت و در دوره‌ی خویش معروف و مشهور و صاحب تصانیف بوده است. عیسی مدتی به‌تنهایی و مدتی با مشارکت ابراهیم‌نامی، منصب مباشر بیمارستان جندی‌شاپور را نیز بر عهده داشته است. کتاب قوی الأدویة المفردة از آثار اوست (۲۹ و ۴۰). همچنین کتابی در مورد ترکیب داروها (اقراباذین) نوشت که ظاهراً برخی اصطلاحات فارسی محلی در آن به کار رفته بود (۵۲). وی همچنین مقالات پنجم تا هفتم کتاب ثمار تفسیر جالینوس لکتاب فصول را که حنین به سریانی نوشته بود، به عربی ترجمه کرده است (۲۴ و ۴۱).

زوال جندی‌شاپور

چنانچه مشاهده شد از استقرار خلافت عباسی در بغداد تا اواخر قرن سوم هجری، همواره پزشکان و فارغ‌التحصیلان سریانی و نسطوری از جندی‌شاپور به بغداد می‌رفته‌اند (۲۹).

آن موجود است که اصطلاحات فنی یونانی و سریانی و فارسی فراوان دارد (۳۲). دانش و جایگاه یوحنا در دربار خلافت عباسی، علاوه بر اینکه پیشرفت را برای او به ارمغان آورد، دشمنی عده‌ای از جمله سلمویه بن‌بنان، طبیب مسیحی خلیفه‌ی عباسی را هم به دنبال داشت. منابع به تندی و تلخی اخلاق و زبان یوحنا نیز اشاراتی داشته‌اند که همین سبب رنجش و دشمنی عده‌ای با او شده بود (۵۷ و ۱).

پزشکان خاندان ماسرجویه

ماسرجویه از اهالی جندی‌شاپور، از مؤلفان و مترجمان آغاز عهد عباسی و مشهور در طبابت بود (۲۹). از آثار وی می‌توان به کتاب‌های قوی الأطمعه و منافعها و مضارها و قوی العقاقیر و منافعها و مضارها اشاره کرد (۲۹، ۴۰ و ۴۱)؛ همچنین کتاب اهر بن تمیمی را به سفارش یحیی برمکی به عربی ترجمه کرد (۴۰). نکته‌ی مهم اینکه ماسرجویه‌ی فوق‌الذکر در اواخر سده‌ی دوم هجری می‌زیسته و با ماسرجویه‌ی یهودی بصری که در اوایل دوره‌ی اسلامی (۷۰ تا ۸۰ ه.ق) در خدمت امویان بوده هیچ نسبتی ندارد. ظاهراً ماسرجویه‌ی یهودی در زمان حکومت مروان بن حکم کتاب کناش تألیف اهرن اسکندرانی^۲ را که شامل مجموعه‌ای از قواعد و فواید پزشکی بود ترجمه کرده است (۲۷، ۲۴ و ۵۶). شهرت ماسرجویه‌ی جندی‌شاپوری بیشتر در داروشناسی و چشم‌پزشکی بود. او به کاربرد روان‌پزشکی در پزشکی توجه داشت؛ برای مثال نگرستن در رنگ سبز را مفید می‌دانست و معتقد بود که صدای گوینده و موسیقی در تحت تأثیر قرار دادن شنونده نقشی مهم دارد (۵۸).

عیسی و چهاربخت (صهاربخت) از پزشکان و مؤلفان و مترجمان حوزه‌ی پزشکی هر دو از فرزندان ماسرجویه بودند (۵۶). عیسی دو کتاب الألوان و الروائح و الطعوم در پزشکی تألیف کرده است (۲۹)؛ همچنین در ترجمه‌ی برخی آثار

2. Aaron Alexandrie

داشت (۶۳) و یکی از عوامل مهم افول و انحطاط مرکز علمی جندی شاپور، مقارن با عصر دگرگونی‌های همه‌جانبه‌ی علمی و فرهنگی و اجتماعی در تاریخ تمدن اسلامی (سده‌ی چهارم و پنجم هجری قمری) بوده است.

با ترجمه‌ی مستقیم کتب پزشکی از یونانی به عربی در دارالترجمه و تسریع روند گسترش آن در بیت‌الحکمه، حلقه‌ی میانی ترجمه‌ی ابتدایی متون به سریانی و سپس عربی، در بین دو تمدن یونانی‌اسلامی منقطع گردید. کلید ترجمه از دست دانش‌آموختگان جندی شاپوری که خود به‌صورت انفرادی به این امر اقدام می‌کردند خارج شد و از آن پس مسلمانان بدون واسطه‌ی جندی شاپوریان به‌صورت گسترده و مستقیم به ترجمه و اقتباس از علوم یونانی اقدام کردند. برخی نیز افول جندی شاپور را در ذیل گسترش دانش پزشکی در شرق اسلامی و فزونی بیمارستان در بغداد و شهرهای دیگر بلاد اسلامی به تقلید از آن، دانسته و آن را بررسی کرده‌اند (۶۴). در هر روی، یافته‌های باستان‌شناسان از شاه‌آباد دزفول، شامل سفال‌هایی از دوره‌ی ساسانی تا اوایل دوره‌ی عباسیان نشانگر آن است که شهر جندی شاپور برای هفت سده رونق داشته است (۶۵). هر چند تا قرن چهارم، شهر جندی شاپور برای حکومت‌های ایرانی همچون آل‌بویه بسیار اهمیت داشته، باید اذعان کرد که عملاً هیچ نامی از جندی شاپور، به‌عنوان یک مرکز علمی و دانشگاهی در اواخر قرن چهارم هجری، در منابع موجود نیست. شهر نیز در اواخر همین قرن با هجوم صحرائشینان از میان رفته است (۱۷).

نتیجه‌گیری

مرکز علمی و بیمارستان جندی شاپور در عهد شاپور ساسانی تأسیس شد و دستاوردهای بزرگی را در حوزه‌ی پزشکی رقم زد. در جندی شاپور سه شاخصه‌ی مهم دانش پزشکی، زبان سریانی و کیش نسطوری در طول قرن‌ها به هم پیوند خورده و تداوم یافته است؛ به‌گونه‌ای که در سایه‌ی همین سه مؤلفه، جندی شاپور به یکی از بزرگ‌ترین مراکز

آن‌ها در بغداد به پزشکان شخصی و معتمد خلفای عباسی تبدیل شده و صاحب ثروت و مقام می‌شدند (۵۳ و ۴۷ و ۳۵). نخبگان پزشکی جندی شاپوری اغلب، به ریاست بیمارستان‌های بغداد گمارده می‌شدند (۳۲ و ۵۴). بی‌گمان استمرار این مهاجرت‌ها به بغداد در سقوط مرکز علمی جندی شاپور نقش و اهمیت فراوان داشته است.

ویژگی‌های وراثتی و خانوادگی طبابت در بین خاندان‌های نسطوری‌سریانی جندی شاپوری و گاه سرسختی‌های ایشان در آموزش‌ندادن دانش و حرفه‌ی خود به دیگران نیز می‌تواند از دیگر دلایل مهم افول جندی شاپور در بلندمدت باشد؛ به‌طور مثال، جبرئیل بن بختیشوع، به‌شدت از اینکه شاگرد و همکارش، یوحنا بن ماسویه دانش خود در طب را در اختیار مردم سفله (عمومیت‌دادن آموزش به همه‌ی مردم) قرار می‌دهد، از وی آزرده‌خاطر شد (۲۴). اغلب امور پزشکی جندی شاپور از دوران باستان تا عهد اسلامی در دست خاندان‌های سریانی و نسطوری بود. این رویه‌ها ریشه‌های تاریخی داشت. ساختار جامعه‌ی ایران در عصر ساسانی، نظام اجتماعی طبقاتی بود (۵۹). ظاهراً در قرون نخستین اسلامی نیز این سلسله‌مراتب همچنان تأیید و تثبیت شده بود (۶۰). عده‌ای از پژوهشگران تداوم شغلی طولانی‌مدت و نسل بر نسل در خاندان‌های پزشکی و سریانی نسطوری جندی شاپوری را تداوم طبقه‌ی دیرین ایران عصر ساسانی دانسته‌اند (۶۱). برخی نیز آن را به توارث شغل و تداوم نظام طبقاتی ساسانی نسبت می‌دهند (۶۲). مردم جندی شاپور فقط خود را شایسته‌ی فراگرفتن این دانش می‌پنداشتند و تاب و تحمل آن را نداشتند که این علم از انحصار آنان و فرزندان و بستگانشان خارج شود و به دیگری سرایت کند (۲۴). چنانچه ابی‌اصیبعه، سبب عتاب ابن ماسویه با حنین بن اسحاق و اخراج وی از جندی شاپور را بی‌میلی پزشکان جندی شاپور به آموزش دانش خود به دیگران نسبت داده است (۴۰). این مناسبات با سنت علم آموزی و فراگیری دانش مسلمانان، بسیار مغایرت

نخبگان و دانشمندان بسیاری از این خاندان‌های پزشکی، نزدیک به بیش از دو قرن از سرآمدان عصر خود در تشخیص پزشکی، درمان بالینی، داروسازی، تألیف و ترجمه‌ی متون پزشکی از یونانی به سریانی و سپس به عربی بوده‌اند. به‌طور کلی سیل مهاجرت و استقرار پزشکان جندی‌شاپوری در بغداد و برنگشتن تدریجی آن‌ها به جندی‌شاپور، این مرکز را از خاندان‌های علمی سریانی‌نسطوری که گردانندگان اصلی مدرسه و بیمارستان در دوران پس از اسلام بودند تهی گرداند. از سوی دیگر با پیشرفت‌های پزشکی و بیمارستانی در شرق اسلامی به مرکزیت بغداد، جندی‌شاپور از محوریت علمی خارج شد. آن‌چنان‌که بعد از سده‌ی چهارم هجری، جز نامی از شکوه و شهرت علمی آن مرکز در ذهن و روح ایرانیان، چیزی باقی نماند.

پزشکی جهان باستان و بعد از آن مشهور شده است. با روی‌کارآمدن عباسیان، دانشمندان سریانی‌نسطوری جندی‌شاپور نتایج قرن‌ها تلاش و تجربه و اندوخته‌های علمی حوزه‌ی پزشکی را به تمدن اسلامی عرضه کردند. فرهیختگان پزشکی حوزه‌ی علمی جندی‌شاپور، خصوصاً بزرگان و نخبگان خاندان‌های برجسته و مهم بختیشوع و ماسویه و ماسرجویه با حضور در بغداد و دربارهای خلفا، حلقه‌های اتصال و ارتباط پزشکی ایران باستان به پزشکی اسلامی شدند. آن‌ها علاوه بر انتقال میراث جهانی پزشکی جندی‌شاپور به بغداد، نزدیک به دو سده از بزرگ‌ترین پزشکان و مؤلفان و مترجمان دربار خلفای عباسی بودند.

منابع

- 1- Algood, C. Iranian Medical History and the lands of Eastern Caliphate. Translated by Baher Farghani. Amirkabir. Tehran: ۱۳۷۱, p.82,111,112. [in Persian]
- 2- Yaqubi, Ahmad Ebn Ishaq The History of Ya'qubi. Translated by Mohammad Ibrahim Ayati. Tehran: 1366, vol1, p.592,195. [in Persian]
- 3- Noldke, T. The History of Iranians and Arabs in the Sassanid Period. Humanities and Cultural Studies Institute. Tehran: 1378, p.71. [in Persian]
- 4- Marquardt, J. Iranshahr Based on Musa Khourni. Translated by Maryam Mirahmadi. Information Publication. Tehran: ۱۳۷۳, p.145. [in Persian]
- 5- LeStrange, Guy Historical Geography of the Lands of the Eastern Caliphate. Translated by Mahmoud Erfan. Fourth Edition. Practical and Cultural Publications. Tehran: 137۳, p.256. [in Persian]
- 6- Alesfahani Hamzeh ebn e hasan . History of the Prophets and Kings. Translated by Jafar Sha'ar, Publications of the Iranian Cultural Foundation, tehran: ۱۳۴۶, p.47. [in Persian]
- 7- Tabari, M. Tarikh al rusul wa'lmuluk . Translated by Abolghasem Payandeh. Asatir. Tehran: ۱۳۵۲, vol2, p.590, vol6, p.861 [in Persian]
- 8- alDinavari. Abu Hanifa, *akbār al-tewāl*, Translated by Mahmud Mahdawi Dāmḡāni, Tehran: 1992, p.73. [in Persian]
- 9- Homavi, Y. Mojam al-Boldan, Volume II, Translated by Aliniqi monzavi, Tehran: 2004, pp.130-147. [in Persian]
- 10- Nakhaei, H. Gandhi Shapour. Sassani University. Dr. Afshar's Letter. Volume I. Dr Mahmoud Afsharizadi's Literary and Historical Publications. Tehran: ۱۳۶۴, pp. 264-305. [in Persian]
- 11- Pygoluskaya, Iranian Cities in the Parthian and Sassani Times Enayat-e Reza, Scientific and Cultural Translation. Tehran: ۱۳۷۷, p.44, 234, 312, 487, 486. [in Persian]
- 12- Balazori, A. Fotouh al-Baladan. Translated by Aztarash Aznaroush. edited by Mohammad Forouzan. Soroush. Tehran: 1389, p.374, 35. [in Persian]
- 13- Estakhri, A. Masalak and Mamalek. Persian translation of 5/6 AH, by Iraj Afshar. Scientific and Cultural. Tehran: pp.93-83. [in Persian]
- 14- Ebn Hoghel, A. Sourat al-Arz, Jafar shear Translation, Foundation of Iranian Culture. tehran: 1368, pp.28-30. [in Persian]
- 15- Ebn Khordaz beh, A. Masalak and Mamalek, Saeed Khakarand translation, Heritage Nations Publishing, Tehran: 1371, p.159. [in Persian]
- 16- Ebn Rasteh, A. Al-Aalaq al-Nafisa. Translation and Suspension of Hussein Ghare Chanloo. Amir Kabir. Tehran: 1365, p.22. [in Persian]
- 17- AlMoqaddasi, Moṭahhar b. Ṭāher .Ahsan al-Taqasim fi marafat al-aqalim, Ali Naghi Monzavi. Iranian Authors and Translators Association. Tehran: ۱۳۶۱, p.610-612, p.512. [in Persian]
- 18- Dieulafoy J. Iran Caldea and Susa. edited by Bahram Faroushi. University of Tehran. Tehran: ۱۳۷۱, p.705. [in Persian]
- 19- Giresman, R. Iran From the Beginning to Islam. Translated by Mohammad Moein. Scientific and Cultural. Tehran: 1377, p.382. [in Persian]
- 20- Eghtedari, A. Khuzestan Monuments. eshareh. Tehran: 1375, vol1, p.342
- 21- Rajabi, P. Iranian History in the Sassanian Period. Payame Noor University Press. Tehran: 1390, p.62. [in Persian]
- 22- Mas'udi, Abu'l-Ḥasan 'Ali, *Moruj al-dahab wa ma'āden al-jawhar*, Translated by Abu alQasem Payndeh. Scientific and Cultural Publishing. Tehran: 1370 p.254, 225. [in Persian]
- 23- Akbari, A. Social History of the Sassani Era. Mohaghegh. Mashhad: ۱۳۸۲, p.222. [in Persian]
- 24- Ebn Qefati A TariKh al Hukama. Tehran: Tehran University Press Tehran University. tehran: 1371, p.133, 93, 385, 187, ۱۸۴, 41, 195,

- 193,591,691,242,207,210,320,329,325,516 . [in Persian]
- 25- Pour Davood, E. The Culture of Ancient Iran. Asatir. Tehran: 1390,p.162,157. [in Persian]
- 26- Kasaei N. Military Schools and its Social and Scientific Impacts. Amir Kabir.Tehran:1363,p.22. [in Persian]
- 27- Safa, Z. The History of Intellectual Science in Islamic Civilization Until the End of the Fifth Century. Fifth Edition. Tehran University Press, tehran:1377,p.183. [in Persian]
- 28- Safa, Z. History of Literature in Iran, University of Tehran, Tehran:1355,vol1,pp.103-111. [in Persian]
- 29- Ebn Nadim, M. Al-Fehrest, translation by Reza Tajadod, Ebn Sina Publications, Tehran,1964,p.536,527-529. [in Persian]
- 30- Momtahn, H.A. The Story of Jundishapur, Ahvaz. Jundishapur University Press. Bi Ta. Ahvaz: p.147. [in Persian]
- 31- Shahrestani, M. almelal va alnehal. Research by Mohammad Seyyed Gilani. Dar Al-Ma'rifah,Beirut:1984,p.8-9.[in arabic]
- 32- ulieri, D. Transmossion of Greek Science to the Islamic World. Translated by Ahmad Aram, University of Tehran. Tehran:1342, p.245,237,236,255,254,234,249. [in Persian]
- 33- Taghizadeh,H and Alizadeh,A. History of Science in Islam. Ferdows, Tehran:۱۳۹۰,p.221. [in Persian]
- 34- Sami,A. The Culture of Iran in the First and Second Centuries of Hijri and Its Influence on Islamic Civilization.J.atr and people Volumes 9. Number 109.(farvardin and ordibehesht),tehran:1350:pp,44-46. [in Persian]
- 35- Najmabadi M. Medical History in Iran after Islam. Tehran University Press. Tehran:13۷۰ p.423,73,224,302,208,259,227. [in Persian]
- 36- Nelino,C. History of Islamic Astronomy. translated by Ahmad Aram, Islamic Publishing and Research Center. Tehran:۱۳۴۹,vol2,p.224. [in Persian]
- 37- Safa,Z. History of Literature in Iran. University of Tehran. Tehran:1355,vol1,p.102. [in Persian]
- 38- Nabia , Abbott,1968 , Jundi Shapur. a preliminary historic sketch. Art Orientalis, vol 7, pp 71-73.
- 39- Inostransov C. Research on the Sassanied. translation by Kazem Kazemzadeh.Tehran: 1384,p.23. [in Persian]
- 40- Ebn Abi osaibiyeh M. Ayoun al-Anba 'fi Tabaqat al-Ataba'. by Seyyed Jafar Ghazban and Mahmoud Najmabadi. Tehran University Press, Tehran: 1349,vol1,p.503,317,237,124,17,326,503,257-259,317-322,3228,49,52,242,500,vol2,p.41,127. [in Persian]
- 41- Sezgin F. History of Arabic Writing, Pharmacy, Zoology, Veterinary Medicine, Part III, Tehran: 1383,vol3,p.293,319,280,443. [in Persian]
- 42- Azarnoush A. "Al-Bakhtiashu" Great Islamic Encyclopedia. under the supervision of Kazem Mousavi Bojnoudi. Tehran: 1374,p.603. [in Persian]
- 43- Halbi A. History of Islamic Civilization. Foundation Publishing, Tehran: 1365,p184,185. [in Persian]
- 44- Najmabadi M. History of Medicine in Ancient Iran. Amirkabir. Tehran:1371, pp.205-206. [in Persian]
- 45- Purman P .Smith E. Savage E. Islamic Medicine of the Middle Ages.translated by Ghorban Behzadiannejad. Research Institute of Islamic History .Tehran:1392 ,p.61. [in Persian]
- 46- Nasr.S.H. Science and Civilization in Islam. translated by Ahmad Aram. Scientific and Cultural Publications,Tehran: 1384,p.414,398. [in Persian]
- 47- Isa Back A. History of Hospitals in Islam. Translation by Noorullah Kasai.Scientific and Cultural Publications,

- in collaboration with the Institute of Humanities Research and Development. Tehran: 1384, pp.63-65, 178-184. [in Persian]
- 48- Brown E, History of Islamic Medicine. translated by Massoud Rajabnia. Sixth Edition Scientific and Cultural Publishing Company. Tehran: 1371, p.56-57. [in Persian]
- 49- Farshad M. History of Science in Iran. First Edition, Sepehr, Tehran: 1366, p.78. [in Persian]
- 50- AlRifaei. A.F, Asr al-Ma'mun. Cairo. Dar al-Kitab al-Masr. Beirut: 1346 AH. vol1, p.418, 379-380, [in arabic]
- 51- Mohammadi Malayeri. M. Jundishapur University in the First Islamic Centuries. Jmb. Office 5 and 6. 1350, pp. 1-21. [in Persian]
- 52- Biruni A. Al-Saydnyeh Fi Al-Tib. University Publishing Center. Tehran: ۱۳۷۰, p.90, 91, 53, 306, 257, 22, 219, 259. [in Persian]
- 53- Jahshiari A. Al-Wazara and Al-Kitab. translated by Abolfazl Tabatabai. Bina. Tehran: 1348, pp.225-228. [in Persian]
- 54- Ghanimeh A. History of Great Islamic Universities. translated by Noorullah Kasaei. Yazdan. Tehran: 1364, pp.170-175. [in Persian]
- 55- Moazen Jami, "Ebn Masouyeh" Great Islamic Encyclopedia. under the supervision of Kazem Mousavi Bojnoudi. Volume 4. Article No1317, Tehran, 1371, pp.562-564. [in Persian]
- 56- Ebn Jal jal S. Tabaqat al-Atiba wa al-Hikma. translated by Mohammad Kazem Imam. Tehran University Press. Tehran: 1349, pp.237-239, p.137, 61. [in Persian]
- 57- Ebn al-Ebari A. A Brief History of the State. translated by Mohammad Ali Tachpour and Heshmatollah Riaz. Information Publications. Tehran: 1364, p.131. [in Persian]
- 58- AJahez A. Al-Haywan. vol. 3. by Abdul Salam Mohammad Daroon, Beirut, 1388AH / 1969, p.32. [in arabic]
- 59- Shaki M. Revertible and Irrevertible Grants in Sasanian Law. StudiaIranica 12/2. 1983. pp.183-194.
- 60- Ashraf M. and Banuazizi A. Classes In Medieval Islamic Persia. EncyclopaediaIranica .۱۹۹۹. Vol. V, Fasc. 6, pp. 658-667.]
- 61- Gilani N. Contemplation on the Classical Society of Asr Sassanidism and its Continuity in the Early Islamic Centuries (Based on the Bakhtishoo Family). IHCS. Year 4, Issue 1, Baharestan: 1394, pp. 67-82. [in Persian]
- 62- Mohammadi M, Soltani M. Income on the share of Iranians in the emergence and expansion of the realm of philosophy. Wph. 1390. No 2, Winter. PP, 80-44. [in Persian]
- 63- Gotas D. Greek Thought Arabic Culture. translated by Mohammad Saeed Hanaei Aashani. University Publishing Center. Tehran: 1380, p.145. [in Persian]
- 64- Ashtiani A, Pirnia H. Complete History of Iran. Negah. Tehran: 1394, p.133. [in Persian]
- 65- Hansen, Archaeological Reconnaissance and Soundings in Jundi Shahpur, Ars Orientalis 7, 1968, pp.70-57.

Original Article

**A new look at the importance and position of Syrian and Nestorian physicians in Jundishapur in Islamic civilization
(A case study of the Bakhtishoo, Masouyeh and Maserjuyeh families)**

Farhad Rashnopour^{*1}, Nasrollah pourMohammadi Amlashi²

¹ PhD Student in the History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

² Associate Professor, History Department, Imam Khomeini International University of Qazvin, Qazvin, Iran.

* **Corresponding Author:** farhad.rashnopour@gmail.com

Abstract

Jundishapur was built during the Sassanid Shapur era to house Roman prisoners, and a scientific school, especially in the field of medicine was established there. Jundishapur's urban and scientific identity are intertwined with three concepts of Medical knowledge, Syriac, and Christian Christianity. In this research, the establishment of the Nestorian dynasty in Jundishapur, as well as the distinguished position of these physicians in the flourishing of Islamic civilization, has been studied and recognized. Therefore, this issue will be explained and highlighted by analytical descriptive method and relying on library resources. After the rise of Islam and the conquest of Iran, the medical elites of Syriac and Nestorian Jundishapuri; in particular, the Bakhtishoo, Masouyeh, and Maserjuyeh families continued to incorporate the medical traditions of various nations and the translation of Greek medical texts into other languages at Jundishapur Hospital. With the employment of prominent people of these dynasties in the Abbasid Caliphate of Baghdad, human resources, academic, and clinical achievements and the results of centuries of experience of Jundishapur Hospital Medical Center in compiling and translating medical texts have transferred to Islamic civilization by them.

Keywords: Jundishapur, medicine, Syriac, Nestorian, Bakhtishu, Masouyeh, Maserjuyeh

